

نخستین و بهترین تذکره عرفانی^۱

رضا شاکری

چکیده

در باب عرفان و تصوف کتاب‌های پرشماری نگاشته‌اند. در این بین کتابی که به دست شیخ ابو عبدالرحمن سلمی فراهم آمده، مزایایی دارد، که به لحاظ کیفیت، گوی سبقت از همگنان خود ربوده است. اتقان متن، اختصار، فضای کاملاً عارفانه، سبک پردازش به این موضوع، غنای مؤلف از علوم روز، به خصوص حدیث و تصوف، ویژگی‌هایی هستند که نگاشته سلمی را بسیار مفید و جذاب می‌سازد. کتاب مزبور، نخستین کتاب در این موضوع نیز هست. هرچند این اثر از آثار پیش از خود سود جسته، متأسفانه آن آثار از میان رفته‌اند. در عظمت این کتاب سترگ همین بس که عارف بزرگ، خواجه عبدالله انصاری آن را پیش روی نهاده و برای شاگردان تدریس کرده است، و سپس نشانات خود او گردآوری و به جهان علم عرضه شد.

کتاب سلمی در موضوع رجال تصوف و عرفان، مستقیم یا غیرمستقیم در آثار پس از خود رخ نموده است. مقاله پیش روی، به تحلیل و واکاوی این اثر می‌پردازد؛ اثری که نزد تصوف‌شناسان با عنوان *طبقات الصوفیه* اشتهار دارد.

کلیدواژه‌ها

تذکره، رجال تصوف، *طبقات الصوفیه*، آغاز تصوف، طبقه‌بندی صوفیه، زندگینامه عارف، وضعیت سلوکی سلوک عارف.

۱. گزارشی تحلیلی گونه از *طبقات الصوفیه* سلمی.

مقدمه

پس از ظهور، اسلام عرفان اسلامی، یا به تعبیر صحیح تر تصوف، از نخستین نحله‌هایی بود که پدید آمد. پیدایی متصوفه به منزله گروهی مستقل، از سویی به صورت حالات عارفانه صوفیان صاحب‌دل، و از دیگر سوی، در قالب کلمات عمیق در موضوع توحید شکل گرفت.

با گذشت حدود چهار قرن از هجرت نبی اکرم ﷺ، عارفان پرشماری ظهور کردند و حالات و اذواق و کلمات شگرفی از ایشان بر جای ماند، و از آنجا که گذشت زمان این آثار را به اضمحلال و فراموشی می‌کشاند، افرادی که خود از متصوفه بودند یا گرایش‌های صوفیانه داشتند درصدد برآمدند تا میراث صوفیه را حفظ کنند.

از این به بعد سلسله کتاب‌هایی با عنوان «تذکره» یا «طبقات» نگاشته شد موضوع اصلی آنها حفظ میراث عارفان بود. این کار به شیوه‌های گوناگونی همچون ذکر نام و نسب و طریقت عارف و بیان کلماتی چند از او، صورت می‌گرفت. بر این اساس، یک تذکره عرفانی نشان دهنده تکون و شکل‌گیری یک نحله خاص عرفانی است؛ زیرا اساساً یک تذکره خاص در مقام طبقه‌بندی رجال، هنگامی شکل می‌گیرد که مرحله تکون سپری شده باشد.

بنابراین تذکره‌های عرفانی روایتگر تاریخ عرفان‌اند، و از همین روی، در طبقه‌بندی کتابخانه‌ای، این کتاب‌ها را جزو تاریخ تصوف برمی‌شمارند، هرچند در مقام عمل وجهه تراجم‌گونه آن غالب باشد.

شمار این تذکره‌ها کم نیست، اما نخستین تذکره‌ای که درباره مشایخ عارفان در دست است، کتاب *طبقات الصوفیة*، تألیف شیخ ابو عبدالرحمن سلمی است.

چکیده‌ای از زندگینامه سلمی

شیخ ابو عبدالرحمن سلمی بی‌شک یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تصوف اسلامی است؛ زیرا هم ذوق عارفانه داشت و هم مرجع رفت و آمد صوفیان پرشماری بود و از همین روی توانست میراث صوفیان سه قرن پیش از خود را به بهترین وجه، حفظ کند و برای آیندگان به یادگار گذارد.

نام وی محمد بن حسین است و در رمضان سال ۳۳۰ یا ۳۲۵ هجری به دنیا آمد (سبکی، طبقات الشافعیة الکبری، ۱۴۴/۴). پدر وی از قبیله «ازد» بود و مادرش از قبیله «بنی سلیم»، و چون سلمیون از جهاتی مانند تمول و شهرت بر ازدیون ترجیح داشتند شیخ ابو عبدالرحمن به سلمی اشتهار یافت. ابو عبدالرحمن تحت تأثیر محیط فرهنگی و اجتماعی آن روزگار بیش از هر چیز حدیث و تصوف روی آورد. وی تصوف را از ناحیه پدر و پدربزرگ مادری اش یعنی ابو عمرو اسماعیل بن نجید به ارث برد (همان). پدر وی با عارفانی همچون عبدالله بن منازل مصاحبت داشت، و ابوبکر شبلی راهم دیده بود. او از حسن خلق و دوام مجاهدت بهره‌مند، و در علوم معاملات لسان حقیقت بود (ابن ملقن، طبقات الاولیا، ۱۸۹).

جد مادری او نیز مشهور است و نیاز به معرفی ندارد و سلمی نام وی را در طبقه پنجم طبقات الصوفیة در مقام یکی از مشایخ تصوف آورده است. بنابراین فضای خانوادگی سلمی با عرفان و تصوف در آمیخته است.

از سوی دیگر، ابو عمرو و نجید افزون بر تأثیر عرفانی، یکی از مصادر روایی ابو عبدالرحمن است و آن چنان که ابوسعید خضاب^۱ می‌گوید سلمی از جدش بسیار حدیث شنید (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۵۳/۱۳). اساساً شهر بزرگی مثل نیشابور که زیستگاه سلمی بود یکی از مراکز مهم حدیثی به شمار می‌رفت و محدثان بسیار برجسته‌ای از آن شهر برخاستند.

شیخ ابو عبدالرحمن با محدثان بزرگی چون ابوالعباس اصم و احمد بن محمد بن عبدوس و ابوالحسن دارقطنی و دیگر مشایخ حدیث محشور بود و از وجودشان بهره می‌برد. همچنین رجال برجسته‌ای از او حدیث نقل کردند که به منزله شاگردان وی به شمار می‌آیند؛ کسانی مانند حاکم نیشابوری (صاحب تاریخ) و ابوالقاسم قشیری (صاحب رساله). فعالیت حدیثی سلمی چه به صورت املا و چه قرائت^۲ بیش از چهل سال ادامه داشت (ابواسحق صریفی، المنتخب من السیاق، ۹).

۱. ابوسعید خضاب هم‌نشین و خادم ابو عبدالرحمن سلمی بود و آثار بسیاری را از وی کتابت کرد (رک: ابوسعید سمعانی، الانساب، ۱۳۰/۵).
 ۲. املا و قرائت، دو اصطلاح علم حدیث به شمار می‌روند. املا، معمولاً از ناحیه شیخ صورت می‌گیرد؛ بدین نحو که برای شاگرد یا شاگردان خود (که به آنها مستملی می‌گویند) حدیث املا می‌کند. قرائت از اقسام تحمل حدیث است و از جانب شاگرد صورت می‌گیرد؛ بدین صورت که وی حدیث را برای استاد خود قرائت می‌کند و از این طریق به تأیید استاد می‌رسد. قرائت را «عرض» هم می‌گویند.

اما یکی از نکات با اهمیت زندگی سلمی مسافرت‌های او، و به ویژه مسافرت به بغداد است؛ زیرا گنجینه درونی شخصیتی مانند ابو عبدالرحمن، که مورد مراجعه مشایخ است، با سیر و سفر و بهره‌برداری از دیگر مشایخ غنی‌تر می‌شود. از مسافرت‌های او، سفر به بغداد را باید بیشتر کانون توجه قرار داد. بنا به نقل خطیب بغدادی: «قدم ببغداد مرآت» (تاریخ بغداد، ۲/۲۶۸)؛ یعنی وی چندین بار به بغداد سفر کرده است. این سفرها از این جهت اهمیت دارند که بغداد یکی از بزرگ‌ترین پایگاه‌های علمی روزگار خود بوده، و سفر سلمی، از سویی به استفاده بغدادیان از محضر وی می‌انجامید، زیرا او، چنان‌که خطیب می‌گوید (همان)، احادیث مشایخ خراسان را در بغداد برای آنان باز می‌گفت، و از سوی دیگر به استفاده سلمی از مشایخ بغداد؛ چه او در این سفرها میراث صوفیه بغداد را با خود به شرق ایران زمین، یعنی خراسان بزرگ، می‌آورد. در این خصوص می‌توان به کلمات بسیاری از مشایخ که مثلاً از جعفر خلدی نقل می‌کنند، اشاره داد. بنابراین شخصیتی مانند سلمی را باید یکی از حلقه‌های ارتباطی بغداد-نیشابور دانست.

از دیگر برجستگی‌های سلمی، اشتغال وی به تألیف و تصنیف بود. چنان‌که عبدالغافر فارسی در السیاق می‌گوید تصانیف او مشهور بود و فهرست آن به صد یا بیشتر می‌رسد (ص ۹). به گفته ابوسعید خشّاب، آثار سلمی مورد علاقه همه بود و در زمان حیات وی به گران‌ترین قیمت خرید و فروش می‌شد (سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۱۵۳).

آثار سلمی را می‌توان به سه قسم تقسیم کرد: ۱. رساله‌های عرفانی؛ ۲. آثاری در تاریخ مشایخ عرفان و تصوف؛ ۳. تفاسیر عرفانی قرآن. پاره‌ای از رساله‌های عرفانی او موجودند و به چاپ رسیده‌اند. اما درباره تاریخ مشایخ تصوف باید گفت از این قسم فقط طبقات الصوفیه وی چاپ شده، و گزارش تحلیلی آن، موضوع همین مقاله است. ولی کتابی که در زمینه تاریخ صوفیه نگاشته است و به همین نام نیز شهره گشته، نایاب است، و فقط قسمت‌هایی از آن در کتاب‌هایی مانند تاریخ بغداد، تاریخ الاسلام ذهبی، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر و دیگر کتب به چشم می‌خورد. اما تفاسیر عرفانی او از قرآن، یکی از قسمت‌هایی است که موجب طعن و آزار سلمی شده

است. تألیف وی که *حقائق التفسیر* نام دارد^۱ یکی از نخستین تفسیرهای عرفانی قرآن است. سلمی در مقدمه این تفسیر می‌گوید: تفسیرهای پرشماری بر قرآن نوشته شده، ولی تاکنون کسی قرآن را به زبان اهل حقیقت بیان نکرده است، مگر کلمات پراکنده‌ای که به ابوالعباس بن عطاء^۲ و جعفر بن محمد صادق^۳ نسبت داده شده است، و چون آن کلمات بدون ترتیب بود، سلمی تصمیم گرفت با توجه به کلمات ابن عطاء و امام صادق^۴ و کلمات دیگر مشایخ، با مراعات ترتیب تفسیری بر قرآن فراهم کند (*حقائق التفسیر*، ۱۹/۱). فراهم آوردن این اثر موجب شد شخصیت او از نظر بسیاری بزرگان حدیث، مانند محمد بن یوسف قَطَّان، مخدوش شود و از آن پس به وضع و جعل احادیث به نفع صوفیه متهم گردد (*تاریخ بغداد*، ۲/۲۴۸).

سلمی در طریقت، مرید ابوالقاسم نصرآبادی بود و از دست او خرقه پوشید. ابوالقاسم نصرآبادی نیز خود مرید شبلی بود (*جامی، نفعات الانس*، ۳۱۶). همچنین رجال برجسته تصوف مانند ابوسعید ابوالخیر از دست او خرقه پوشیدند (همان). سلمی در نیشابور دُویره‌ای^۲ (ظاهرأ خانقاه) بنا کرد که در آن رجال صوفیه آمد و شد داشتند، و خطیب بغدادی می‌گوید آن را دیده است و همان جا محل دفن سلمی هم هست (*تاریخ بغداد*، ۲/۲۴۸).

تاریخ وفات وی را ماه شعبان سال ۴۱۲ نوشته‌اند.

نخستین تذکره عرفانی

گذری در زندگی این شخص گواه آن است که وی رجلی علمی است و در شهر خود در میان عالمان و دانشمندان جایگاهی ویژه داشته است. تسلط کم‌نظیر او بر حدیث، رشد و نمو در دامن

۱. این کتاب اخیراً در بیروت چاپ شده است، لکن به گونه‌ای نامطلوب و به دور از مراعات شئون تحقیق. وقتی آن را با اثر انتشار یافته پل نوسا به نام *تفسیر امام صادق* و *تفسیر ابن عطاء* مقایسه می‌کنیم تفاوت‌های بسیار فاحشی می‌بینیم؛ تا آنجا که مثلاً در کتاب چاپ شده، هیچ تفسیری از سوره یوسف نمی‌بینیم در حالی که در کتاب پل نوسا، تفسیر آیات بسیاری از سوره یوسف مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد کتاب تنها از روی یک نسخه تایپ شده است و به رغم اذعان محقق، نشانه‌ای از تصحیح یا غلط‌یابی در آن دیده نمی‌شود.

۲. برای ترجمه یا توضیح کلمه دُویره، هر چند سیاق عبارت محتوای خانقاه را می‌رساند به سادگی نمی‌توان لفظ «خانقاه» را برگزید، بلکه تأمل و شواهد کافی نیاز است. درباره این واژه مرحوم استاد فروزانفر عباراتی را از مرحوم مینوی نقل کرده‌اند که در مقدمه ایشان بر ترجمه رساله قشیریه آمده است (ص ۱۹ و ۲۰، پاورقی).

جد مادری اش، عارف ابو عمرو اسماعیل بن نجید، کثرت اشتغال به تألیف و در دسترس داشتن کتاب‌های پرشماری که پس از وفات جدش به او رسید، زمینه را برای تدوین *طبقات الصوفیة* به بهترین صورت فراهم ساخت. از طرفی باید افزود که سلمی افزون بر اقامت در نیشابور سفرهایی کرد که سرمایه درونی *طبقات وی* را غنای دوچندان بخشید. به ویژه اینکه - آنچنان که از گزارش خطیب بغدادی گذشت - وی چندین مرتبه به بغداد سفر کرده (ر.ک: همان) و از میراث تصوف اهل بغداد نیز بهره جسته است.

لکن نباید فراموش کرد که این کتاب نخستین کتاب از این دست نیست، بلکه پیش از او نیز تألیفاتی صورت گرفت که سلمی از آنها استفاده کرده (ر.ک: *طبقات الصوفیة*، مقدمه نورالدین شریبه، ۵۰) است و متأسفانه امروزه هیچ‌یک در دسترس نیست و نسخه‌ای هم از آنها گزارش نشده است. آن کتاب‌ها عبارت‌اند از: ۱. *طبقات النساک*، نوشته ابوسعید ابن اعرابی (متوفای ۳۴۱)؛ ۲. *خبر الصوفیة و الزهاد*، نوشته ابوبکر زاهد نیشابوری (متوفای ۳۴۲)؛ ۳. *تاریخ الصوفیة*، نوشته ابوالعباس نسوی زاهد (متوفای ۳۹۶).

این سه کتاب بی‌شک پیش از *طبقات الصوفیة سلمی* (متوفای ۴۱۲) نگاشته شده‌اند. هرچند تصریحی وجود ندارد که سلمی آن کتاب‌ها را دیده است، از آنجا که دو نفر از سه شخصیت یاد شده، یعنی ابوبکر زاهد نیشابوری و ابوالعباس نسوی، اهل نیشابورند (ر.ک: *نفحات الانس*، ۱۵۱، ۲۲۶) و سلمی نیز نیشابوری بود، و از سوی ابوبکر زاهد از مشایخ سلمی به شمار می‌آید، بسیار بعید است سلمی از این آثار، که پیش از *طبقات الصوفیة* نوشته شده بودند، استفاده نکرده باشد.

با این اوصاف *طبقات سلمی* نخستین کتاب در دسترس است که مشایخ عرفان را طبقه‌بندی، و آنان را شخص به شخص شناسایی کرده است، و ما اکنون این کتاب را نقطه آغاز حرکتی می‌دانیم که به موجب آن، تذکره‌های عرفانی پرشماری نوشته شد.

سلمی در کار خود آن قدر موفق بود که اغلب تذکره‌های بعدی، از او متأثر بودند؛ چنان که شماری از آنها کتاب سلمی را مبنای کار خود قرار دادند یا دست‌کم به هنگام تألیف اثر خود،

طبقات الصوفیة وی را پیش روی داشتند.^۱

نگاهی توصیفی به طبقات الصوفیة سلمی

تألیف بسیار نیکوی سلمی در طبقات الصوفیة و انسجام درونی آن، و همچنین انضباط نشاط آور اثر وی ما را بر آن می‌دارد که بگوییم این کتاب نخستین و بهترین تذکره عرفانی است. طبقات الصوفیة سلمی ویژگی‌ها و مزایایی دارد که در آثار بعدی به چشم نمی‌خورد؛ هرچند تذکره‌های دوره‌های بعد نیز مزایایی دارد که برخی در این کتاب دیده نمی‌شود. اما این اثر تا بدان پایه نیکو نگاشته شده که مستقیم یا غیر مستقیم در تذکره‌هایی که بعداً نوشته شد، رخ می‌نماید.

طبقات سلمی را از چند جهت می‌توان ارزیابی کرد:

الف) نقطه آغازی مناسب برای ذکر نام مشایخ

نخستین خصوصیتی که در طبقات الصوفیة به چشم می‌خورد این است که سلمی نقطه مناسبی را برای آغاز نام بردن مشایخ عرفان برگزیده است. وقتی تذکره‌های عرفانی را می‌نگریم، درمی‌یابیم شیوه کار آنها در تعیین نقطه آغازین عرفان، به منزله یک علم مستقل و یک گروه منحاز، متشتت است؛ یعنی عبارت تذکره‌نویسان، از این حیث که باید حدود چه سالی را نقطه آغاز عرفان بدانند بی‌تناسب و ناهماهنگ است؛ هرچند می‌توان آنها را در دو دسته کلی گنجانند.

براین اساس، گاهی تذکره‌ای تصریح می‌کند که فقط مشایخ صوفیه را نام می‌برد، اما در مقام عمل، فهرست اسامی با نام اصحاب پیغمبر ﷺ آغاز می‌شود. بدین ترتیب بعضی از این تذکره‌ها به تفصیل اصحاب را نام می‌برند، و بعضی دیگر نام شماری از آنان را گزینش می‌کنند، و پس از اصحاب نیز نام تابعان و سپس نام تابعان تابعان را می‌آورند و آنان را به مقتضای تذکره خود و فضای حاکم بر آن ارزیابی می‌کنند. اما آیا این شیوه صحیح است؟

برای یافتن پاسخ این پرسش باید دید چرا این کار صورت می‌گیرد، و چرا در مقابل این نوع تذکره‌ها، تذکره‌های دیگری حدود سال ۱۵۰ هجری را مبدأ مناسب برای ذکر مشایخ

۱. در این زمینه می‌توان به این آثار اشاره کرد: طبقات الصوفیة (خواججه عبدالله انصاری)، رساله تفسیری، کشف المحجوب، حلیة الاولیاء.

صوفیه می‌دانند.

دلیل اینکه برخی تذکره‌های عرفانی از دورهٔ اصحاب آغاز می‌کنند آن است که نقطهٔ آغازین تصوف را به درستی نمی‌شناسند. پاره‌ای از این تذکره‌نویسان هر چند نویسندگان بسیار چیره‌دستی هستند، تصوف را به درستی نشناخته‌اند. در این باره باید توجه داشت که با پدیدار شدن نور اسلام و سنت نبوی، بسیاری نتوانسته‌اند پس از دو یا سه قرن، تفکیکی در شعاع‌های آن نور قائل شوند. آنان همه را به مسلمانی و تشبه به رسول‌الله ﷺ - به هر طریقی که باشد - متصف کرده‌اند؛ محض نمونه، همین که شخصی اخلاق خوبی داشت یا مستحبات فراوانی به جا می‌آورد، او را انسانی وارسته و کامل می‌شمردند، و اگر کسی حالات درونی ویژه‌ای داشت و با سوز و گداز مناجات می‌کرد، او را نیز در چارچوب سنت نبوی (با تفسیر ظاهری آن) به شمار می‌آوردند و تفاوت محسوسی میان آنان قائل نمی‌شدند، و یا یک عنوان عام همه را زاهد، مؤمن یا عارف می‌خواندند. از این منظر هر مسلمانی که اندک شباهتی به دیانت پیدا کند، می‌تواند عنوانی پسندیده داشته باشد، خواه آن عنوان «زاهد» باشد خواه «عارف». این نوع نگرش را باید گونه‌ای نگاه عوامانه به دین و تصوف دانست که در این عرض عریض انسان‌های متفاوتی گرد هم می‌آیند.^۱

علت این امر آن بود که اسلام پس از ظهور، به صورت نور بسیطی جلوه کرد که شعاع‌های آن در بدو امر از همدیگر تمایزی نداشت، و اگر کسی از قالب ظاهر آن بیرون نمی‌رفت نمی‌توانست آن را تحلیل کند. اما با گذشت زمان، فعالیت‌های مسلمانان ابتدا در قالب حدیث، و سپس فروع و فقهی و اصول اعتقادی آشکار گشت. ایشان در قالب فرقه‌ها و نحله‌های گوناگونی به فعالیت دینی خود مشغول شدند. یکی از این گروه‌ها کسانی بودند که بعدها «متصوفه» نام گرفتند، و از این پس بود که آثار صوفیانه نمودار گشت. به رغم پیدایی و آشکار شدگی گروه صوفیان باز هم بعضی از رجال و اهل علم، گویا تصویری ویژه و برداشتی شخصی از عرفان داشتند. اینان در ذهن خود

۱. البته همهٔ کسانی را که در تذکرهٔ خود، نام اصحاب را آورده‌اند نمی‌توان به بی‌اطلاعی متهم کرد. محض نمونهٔ مجبوری در کشف‌المحجوب یا عطار در تذکرهٔ الاویام نیز نام اصحاب را آورده‌اند و حال آنکه در تصوف این دو تردیدی نیست. بنابراین علت دیگری نیز دربارهٔ این نوع آثار وجود دارد که باید مورد ارزیابی قرار گیرد.

چیزی به نام تصوف یا عرفان ترسیم کردند، و حرکت‌های صوفیانه آنان (در حوزه قلم و آثار) متأثر از برداشت محدود و جزئی خودشان بود. محض نمونه حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰) با اینکه در مقدمه حلیه الاولیاء می‌گوید می‌خواهد از متصوفه دفاع و مبطلان رارسوا کند اشاره می‌کند که می‌خواهد تذکره‌ای عرفانی ترتیب دهد. همو آثار دیگری در باب متصوفه دارد (مانند کتاب الاربعین علی مذهب المتحققین من الصوفیة) که نشان می‌دهد اگر خود یک عارف نیست، ذوق صوفی‌مآبی دارد و به گروه متصوفه با حسن ظن می‌نگرد. اما با این حال وقتی اثر خود را تألیف می‌کند، چیزی پدید می‌آید که چندان تمحضی در تصوف ندارد. جالب آنکه اثر او جزو منابع دست اولی است که پژوهشگران حدیث و تاریخ فقه بدان ارجاع می‌دهند و کتاب حلیه الاولیاء از حیث علم حدیث و تاریخ فقه بسیار در خور توجه است.

با توجه به این موارد می‌توانیم بگوییم که خود او (ابونعیم اصفهانی) تصویری خاص و برداشتی محدود از عرفان دارد. این برداشت که در بعضی دیگر از تذکره‌های عرفانی نیز به چشم می‌خورد - مانند صفة الصوفیة نوشته ابن جوزی (متوفای ۵۹۷) - عرفان و تصوف را به نوعی زهد و انجام مناسک و پایبندی به (ظاهر) اصول شرعی، محدود می‌داند. بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که برای بعضی از تذکره‌نویسان دوره‌های نخستین، نقطه آغاز عرفان به درستی ترسیم نشده بود.

اما در طبقات الصوفیة ابو عبدالرحمن سلمی چنین نقیصه‌ای نیست و این یکی از خصوصیات تحسین برانگیز تذکره اوست. وی خود نیز به این مسئله آگاه است و آگاهانه در مقدمه طبقات خود بدین مسئله اشاره می‌کند و اصحاب و تابعان و تابعان^۱ را از مشایخ تصوف متمایز می‌سازد. سلمی با آگاهی به آنچه معاصرانش باور دارند - اعم از حسن ظن شدید به اصحاب و توابع و وقوف و اعتماد کامل بر این حدیث نبوی ﷺ که می‌فرماید: خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم (ر.ک: طبقات الصوفیة، ۱) - سرآغاز تصوف پس از دوره تابعان تابعان می‌شمارد. وی اصحاب و توابع را در اثری جداگانه به نام الزهد برشمرد، و در طبقات از کسانی اسم برد که به دوره پس از توابع مربوط‌اند. از این روی، در طبقات وی اسمی به میان نیامده مگر آنکه آن شخص «عارف»

۱. از این پس در این مقاله به جای تعبیر «تابعان و تابعان تابعان»، از کلمه «توابع» استفاده می‌کنیم.

بوده، حالات و کراماتی دارد. در مقابل، بعضی از رجال که در کتابی مثل *حلیة الاولیاء* نام برده می‌شوند شاید برجسته‌ترین خصوصیتشان مصاحبت با رسول‌الله ﷺ و نقل حدیثی از آن حضرت بوده باشد، نه چیز دیگر؛ چه، ملاحظه می‌شود که در *حلیة الاولیاء* نام اشخاصی مانند ابوهریره و کعب احبار نیز وجود دارد، و ما می‌دانیم دست‌کم این دو تن «عارف» نیستند.

از این روی، روشن است که ابتکار سلمی و دقت نظر وی بدان انجامید که تذکره وی حقیقتاً طبقات «صوفیه» باشد نه فهرستی از صحابه و تابع که در عین حال نام بعضی عارفان را هم در خود دارد.

شایان توجه است که گاه دیده می‌شود سلمی و ابونعیم اصفهانی پیشگامان تذکره‌نویسی عرفان معرفی می‌شوند و حتی کتاب *طبقات الصوفیة* همدوش *حلیة الاولیاء* تلقی می‌شود. در این باره مقاله‌ای در مجله فرهیخته معارف منعکس شده است. این پندار اگر چه می‌تواند صحیح باشد، خالی از اشکال نیست؛ یعنی اگر این کلام را هم بپذیریم، آن را ناقص، و نیازمند توضیحات و اضافاتی می‌دانیم. مراد از توضیحات این است که اساساً مقایسه *طبقات الصوفیة* با *حلیة الاولیاء* نوعی قیاس مع الفارق است؛ چه، *طبقات الصوفیة* از دوره زمانی خاصی صرفاً به زندگی عرفا، اعم از اوضاع زندگی جسمی و روحی شان، می‌پردازد، اما در *حلیة الاولیاء* نام اشخاص و بزرگانی به میان می‌آید که بسیاری از ایشان عارف نیستند بلکه همان‌گونه که گفته آمد، یا به هم‌نشینی رسول‌خدا ﷺ مشرف بودند و یا در شمار تابعان و یا تابعان تابعان در سلسله نقل حدیثی قرار گرفته‌اند، اما به هر رو، از حالات و ذوقیات عرفانی بی‌بهره بوده‌اند.

صاحب پندار فوق تصریح می‌کند: «*طبقات الصوفیة* سلمی و *حلیة الاولیاء* ابونعیم اصفهانی همدیگر را تکمیل می‌کنند» (دبیز، مجله معارف، «تذکره الاولیای عطار و جامی، تداوم نوشته‌های بنیادی تصوف»، ۱۶۴)، در حالی که این دو کتاب را می‌توان دو برداشت از تصوف دانست: یکی برداشتی صحیح و شفاف از تصوف، و دیگری دریافتی محدود و ناقص از آن. برداشت اول از آن سلمی است و تصور دوم به ابونعیم اختصاص دارد. بنابراین، می‌توان گفت این دو کتاب حتی از حیث موضوع، کاملاً در یک مسیر نیستند؛ گرچه اشتراکات پرشماری داشته باشند. وجه نقص در کلام

صاحب مقاله این است که موضوع و مواضع اشتراک در دو کتاب را مشخص نکرده و به قضاوتی پرداخته است که در عین صحت تقریبی، چندان قابل استفاده نیست.

موضع اشتراک دو کتاب آنجاست که سیر بررسی *حلیة الاولیاء* به زمانی می‌رسد که سلمی نیز از آن آغاز کرده و به بررسی احوال عارفان پرداخته است؛ یعنی زمان پس از تابعان تابعان. بنابراین با ملاحظه دو کتاب، وقتی به اشخاص مشترک می‌رسیم می‌بینیم کلمات متشابه و حتی سلسله اسناد متفق وجود دارد، لکن باز هم باید توجه داشت که این اشتراک ناشی از استفاده یک طرفه است نه دو طرفه؛ یعنی این ابونعیم است که از سلمی بهره می‌جوید، و بهره سلمی از وی فقط در یک جای *طبقات الصوفیة* به چشم می‌خورد (ذیل نام ابوالعباس بن عطاء آدمی). ابونعیم پس از آنکه از نقل کلمات ابویزید بسطامی فارغ می‌شود، در پایان این بخش تصریح می‌کند که در معرفی شمس اهل مشرق از کتاب *طبقات الصوفیة* ابوعبدالرحمن سلمی استفاده می‌کند و اسامی مذکور در آن کتاب را در کتاب خود به اختصار می‌آورد. این بهره‌برداری فقط از کتاب *طبقات الصوفیة* نبوده، بلکه به صورت استفاده شفاهی یا غیرشفاهی نیز بوده است؛ چرا که می‌بینیم ابونعیم در *حلیة الاولیاء* کلمات پرشماری را از سلمی - که اغلب او را با نام محمد بن الحسین یا محمد بن الحسین بن موسی و یا فقط محمد می‌خواند - نقل می‌کند که در خود *طبقات الصوفیة* وجود ندارد. البته باید دانست که *حلیة الاولیاء* در زمان حیات ابونعیم به نیشابور که منزلگاه سلمی است آورده و به سیصد دینار فروخته شد. با این تفصیل استفاده و تعامل این دو با هم، و اینکه کتب ایشان کاملاً در دسترس یکدیگر بوده، روشن است.

با توجه به نکات فوق اگر گفته شود «کتاب‌های ابونعیم و سلمی منابع قطعی و ضروری هرگونه تألیف درباره زندگی عرفا بوده‌اند» (همان، ۱۶۴-۱۶۵) می‌گوییم این کلام اگرچه صحیح است لکن اضافات و توضیحاتی می‌طلبد؛ به رغم اینکه دو کتاب منبع اصلی تذکره‌های پسین بوده‌اند، نباید آن دو را در یک سطح انگاشت، بلکه آنها در یک سلسله طولی قرار می‌گیرند، و در این سلسله، تقدم با *طبقات الصوفیة* است نه *حلیة الاولیاء*. از این روی، *حلیة الاولیاء* با اینکه کلمات عارفانه‌ای دارد که در *طبقات الصوفیة* یافت نمی‌شود، در نهایت کتاب *طبقات الصوفیة* در قیاس با

حلیة الاولیاء به منزلة تذکره ای عرفانی، سیمت اولیت دارد (ر.ک: همان).

حال نظر سلمی را در مقدمه طبقات الصوفیة می نگریم:

وقد ذكرتُ فی کتاب الزهد من الصحابة و التابعین و تابعی التابعین قرناً فقرناً و طبقةً فطبقةً الی أن بلغت النبوة الی ارباب الأحوال المتکلمین علی لسان التفرید و حقائق التوحید و استعمال طرق التجرید فاحببتُ أن أجمع فی سیر متأخری الاولیاء کتاباً اسمیه طبقات الصوفیة (ص ۳)؛

من در کتاب الزهد نام صحابه و تابعان و تابعانِ تابعان را به صورت دوره دوره و طبقه طبقه نام بردم تا اینکه نوبت به صاحبان حالات (عرفانی) رسید؛ همانان که بر لسان تفرید و حقایق توحید سخن می گویند و راه های مجرد شدن را می پیمایند. بنابراین علاقه مند شدم آداب این اولیای متأخر را در کتابی جمع کنم و نام آن کتاب را طبقات الصوفیة بنهم.

در متن فوق می بینیم سلمی به درستی مبحث اصحاب و توابع را جدا ساخته و آنان را در اثری جداگانه بررسی کرده است. اما در عبارت او دو تعبیر قابل توجه به چشم می خورد: نخست تعبیر «ارباب احوال» است که این تعبیر درباره کسانی به کار رفته که در دوره پس از تابعان می زیستند. گذشته از اینکه تعبیر مزبور بسیار دلچسب و صوفیانه است، باز هم نشان دهنده آن است که صاحب متن تصور روشنی از تصوف دارد؛ یعنی وی هر کسی را که به او حسن ظن دارد و وی را متصف به صفاتی پسندیده می داند، عارف یا صوفی نمی نامد، بلکه به نظر سلمی صوفی کسی است که دارای حالات باشد و بر لسان تفرید و توحید تکلم کند.

حال اگر از سلمی بپرسند آیا در بین اصحاب و توابع کسی را نمی شناسد که از ارباب احوال باشد، به یقین پاسخ خواهد داد که می شناسد و او را هم عارف می داند؛ لکن سخن بر سر آغازگاه عرفان، به مثابه یک علم مستقل و یک شیوه عملی منفرد است. اینکه عرفان در زمان رسول اکرم ﷺ و اصحاب ایشان ریشه دارد و اینکه عرفان به مثابه جلوه مستقلی از انوار محمدی ﷺ از چه نقطه ای تابیدن گرفت، دو نکته جداگانه است که با هم قابل جمع اند.

تعبیر دوم سلمی که در خور توجه است، عبارت «متأخری الاولیاء» است؛ یعنی «اولیای متأخر»؛ چرا که اولاً این تعبیر نشان می دهد سلمی همه مستفیدان از نبوت و ولایت را اولیا

می‌خواند؛ چه در زمان اصحاب باشند و چه در دوره‌های بعد؛ و این خود مؤیدی بر مطلب تازه گذشته نیز هست که او انسان صوفی را به دوره پس از تابعان تابعان محدود نمی‌داند، و ثانیاً، او اولیا را به دو گروه متقدمان و متأخران تقسیم می‌کند. متقدمان، یعنی اصحاب و توابع، که در کتاب الزهد از آنان نام برد؛ و متأخران کسانی‌اند که تاریخ حیات و مماتشان از حدود سال ۱۵۰ یا ۱۶۰ هجری به بعد است، و این گروه را در طبقات الصوفیه برشمرده و از ایشان به ارباب احوال تعبیر کرده است.

گفتنی است ابوالقاسم قشیری (متوفای ۴۶۵) که شاگرد سلمی است نیز از همین شیوه تبعیت کرده و در ابتدای بابی که در ذکر مشایخ آورده، با صراحت بیشتری به نقطه آغازین تصوف اشاره می‌دهد و در واقع شیوه استاد را تثبیت می‌کند (ر.ک: رساله قشیری، ۳۴؛ ترجمه رساله قشیری، ۲۴-۲۵).

ب) طبقه‌بندی در طبقات الصوفیه

سلمی رجال صوفیه را که در طبقات خود از ایشان نام برده، به پنج طبقه تقسیم کرده است. مبنای این طبقه‌بندی تقرب زمانی است؛ بدین معنا که عارفان برحسب نزدیکی زمان حیاتشان، در یک طبقه گنجانده شده‌اند، و عارفانی که در دوره بعد، دوره زندگی‌شان از نظر زمانی نزدیک به هم بود، در طبقه بعدی جای گرفته‌اند. لکن باید توجه داشت در طبقه‌بندی سلمی هرچند تقرب زمانی مبنای کار بوده است، موضوع اصلی این امر بوده که عده‌ای خاص در یک دوره از زمان برای بهره رسانی به مریدان مهیا بودند؛ به گونه‌ای که این عده خاص از عارفان در یک حلقه جای می‌گرفتند، و عارفان دوره بعد در حلقه‌ای دیگر. به همین ترتیب سلمی عارفان پیش از خود را در پنج حلقه جای داده است؛ یعنی عارفان را تا دوره‌ای که خود در آن می‌زیست به پنج مرحله یا دوره تقسیم کرده است. بنابراین محض نمونه اگر می‌بینیم نام جنید بغدادی در طبقه دوم طبقات الصوفیه وارد شده، به این معناست که جنید مربوط به دوره دوم عارفان است و در آن دوره می‌زیسته است. همین‌طور اگر نام جد خود ابو عمرو و اسماعیل بن نجید را در طبقه پنجم قرار می‌دهد؛ یعنی جد او جزو عارفان دوره پنجم عارفان است. از این روی، می‌توان حدس زد که مرحله ششم عارفان از دوره زندگی خود سلمی آغاز شده باشد؛ چه، خواجه عبدالله انصاری که طبقات الصوفیه سلمی را در

هرات املا می‌کرد، طبقه ششمی نیز بر آن افزود و مشایخ دوره ششم عرفان را برشمرد، و برخی از این مشایخ شاگردان عارفانی هستند که سلمی در طبقه پنجم طبقات الصوفیه آورده است. براساس کاری که سلمی در طبقه‌بندی مشایخ انجام داده و خواجه عبدالله یک طبقه بدان افزوده، می‌توان عرفای دوره‌های بعد را نیز طبقه‌بندی کرد و حتی می‌توان آن را به دوره‌ای که در آن به سر می‌بریم رسانید. این کار، یعنی تفکیک دوره‌های عرفان، فواید انکارناپذیری دارد؛ چه، کمترین ثمره آن این است که به شفافیت عرفان و شناخت وافی آن خواهد انجامید. اما در توضیح طبقه‌بندی سلمی، عبارتی از جامی در دست است که در عین ایجاز بسیار گویاست:

... و آن را پنج طبقه گردانیده، و طبقه را عبارت از جماعتی دانسته که در زمان واحد یا در ازمنه متقاربه انوار ولایت و آثار هدایت از ایشان نموده، و سفر و رحلت مریدان و مستفیدان به ایشان بوده (ر.ک: نفعات الانس، ۱).

اگرچه در موارد نادری نوعی ناهمگونی و ناهماهنگی از حیث تاریخ و فیات مشایخ در طبقه‌بندی سلمی به چشم می‌خورد، با توجه به توضیحاتی که در باب دوره‌های پنج‌گانه عرفان گذشت، آن ناهمگونی توجیه می‌شود و این طبقه‌بندی را می‌توان یکی از نظام‌های کار سلمی دانست.

در بین تذکره‌های پسین، این طبقه‌بندی را فقط خواجه عبدالله انصاری مراعات کرده است، و همان گونه که دیدیم، او طبقه ششمی را نیز بر آن افزوده است، ولی دیگران درباره طبقه‌بندی سلمی سکوت کرده‌اند. از آنجا که در بعضی از آن تذکره‌ها برشمردن مشایخ، جزئی از اثر است، نه اینکه مستقل به این موضوع پردازند، از این روی، طبقه‌بندی را حذف کردند. این امر شاید به سبب رعایت اختصار بوده باشد. اما چون سلمی مستقلاً به نگاشتن تذکره‌ای عرفانی اهتمام ورزید، رجال صوفیه را بر حسب نزدیکی زمانی طبقه‌بندی کرد.

حق این است که طبقه‌بندی‌هایی از این دست، خواننده را مدد می‌دهد تا اسامی اشخاص را

بہتر بہ ذہن بسپرد؛ چہ نام یک شخص، ذیل یک طبقہ و در کنار افراد دیگری کہ در آن طبقہ ہستند قرار می‌گیرد و اینہا کمک می‌کنند کہ نام آن شخص دیرتر از خاطر برود؛ زیرا برای بررسی شخصیتی و علمی یک شخص شناخت معاصران وی بسیار مہم است، تا بتوان تأثیر و تأثرات او را بہ درستی دریافت.

افزون بر نکات فوق، می‌توان گفت طبقہ‌بندی یکی از اصول و قواعد تذکرہ‌نویسی است؛ زیرا بزرگان این فن، مانند ذہبی در سیر اعلام النبلاء و سبکی در طبقات الشافعیۃ الکبری، آن را مراعات کردہ‌اند.

سلمی دربارهٔ طبقہ‌بندی طبقات الصوفیۃ می‌گوید:

... فاحببت أن اجمع فی سیر متأخری الأولیاء کتاباً اسمیہ طبقات الصوفیۃ اجعلہ علی خمس طبقات من أئمة القوم و مشایخہم و علمائہم فاذا ذکر فی کل طبقۃ عشرین شیخاً من أئمتہم الذین کانوا فی زمان واحد او قریب بعضہم من بعض (ر.ک: طبقات الصوفیۃ، ۳)؛ ... علاقہ‌مند شدم آداب اولیای متأخر را در کتابی گرد آورم و آن را طبقات الصوفیۃ بنامم؛ بدین ترتیب کہ آن را در پنج طبقہ قرار دہم: پنج طبقہ از پیشگامان طائفہ صوفیہ و مشایخ و علمای آن. سپس در ہر طبقہ بیست تن از پیشگامان را کہ در یک زمان یا زمان نزدیک بہ ہم بودند، نام ببرم.

ج) چگونگی پرداختن بہ ذکر نام ہر شخص

سلمی در مقام معرفی ہر شخص، دو طریق را می‌پیماید:

۱. نخست شناختی کلی و اجمالی از شخص بہ دست می‌دہد، کہ می‌توان این قسمت را شناسنامہ فرد بہ شمار آورد؛ زیرا سلمی در چند سطر نام و کنیہ و لقب فرد را درج کردہ، و سپس محل تولد یا اقامت و محل وفات و مسافرت‌های وی را آورده است.
- وی همچنین بہ وضعیت سلوکی و روحی او اشاراتی می‌کند؛ مانند اینکہ آن فرد با کدام یک از مشایخ صحبت داشته؛ شاگرد چہ کسی بودہ؛ و چہ کسانی شاگرد او بودہ‌اند؛ و نیز اینکہ احیاناً بہ کدام یک از شعب تصوف مثل ملامت، فتوت، معرفت و... تعلق داشته یا اینکہ خصوصیات روحی‌ای داشته است.

این چند سطر در عین اختصار، بسیار مفید و وافی است. سلمی در این قسمت بسیار حساب شده قلم زده است. گویا او کلمه به کلمه قلم زده است و شاید نتوان کلمه‌ای زاید در آن یافت. بنابراین خواننده در مراحل اول فریفته سادگی عبارات می‌شود و نیاز به بازگشت دوباره دارد، و درمی‌یابد که او نیز باید همانند قلم زدن سلمی، کلمه به کلمه بخواند و از هر کلمه مطالب و معارفی را فرا گیرد.

برای آشنایی بیشتر، نمونه‌ای از این قسمت را نقل می‌کنیم. سلمی ذیل نام «حمدون قصار» می‌گوید:

و منهم حمدون بن احمد بن عمارة، ابو صالح القصار النيسابوري، شيخ اهل الملامة بنيسابور و منه انتشر مذهب الملامة. صحب سلم بن الحسن الباروسي و ابا تراب النخشي و علياً النصر آبادي و كان عالماً فقيها يذهب مذهب الثوري و طريقته طريقة اختص بها و لم ياخذ عنه طريقته احد من اصحابه كأخذ عبدالله بن محمد بن منازل صاحبه عنه. توفي ابو صالح حمدون سنة احدى و سبعين و مأتين بنيسابور و دفن في مقبرة الحيرة.

مطالب این چند سطر درباره «حمدون قصار» عبارت‌اند از: ۱. نام و کنیه وی؛ ۲. بزرگ ملامتیان نیشابور بودن؛ ۳. رواج یافتن ملامت به همت او؛ ۴. مصاحبت با نصرآبادی، نخشی و باروسی؛ ۵. فقیه و عالم بودن؛ ۶. بر طریق سفیان ثوری بودن؛ ۷. طریقه‌ای مخصوص خود داشتن؛ ۸. استفاده بهتر عبدالله بن منازل از او، در طریقت؛ ۹. تاریخ وفات؛ ۱۰. محل وفات و خاکسپاری.

۲. سلمی در گام بعد به بررسی تفصیلی درباره شخص می‌پردازد که ناظر به شناخت بیشتر و کامل‌تر وضعیت باطنی و موقعیت روحی آن عارف است؛ یعنی در این بخش عمدتاً کلمات او نقل می‌شود یا حکایات و کراماتی از او، از زبان دیگران گفته می‌آید.

نحوه نقل کلمات و حکایات به صورت سلسله سند است و کلام از خود سلمی آغاز، و با چند واسطه، به خود آن عارف ختم می‌شود؛ یعنی سلمی چیزی را نقل می‌کند که خود از دیگری شنیده، و آن شخص هم از کس دیگر و آن کس نیز از شخصی دیگر، تا این سلسله به خود آن عارف می‌رسد، یا اینکه بخش‌هایی از آن نقل، به آثاری مستند است که معاصران و یا گذشتگانش تألیف کرده‌اند.

این شیوه نقل کردن به تأثیر علم حدیث بر این علوم بازمی‌گردد؛ زیرا یک حدیث باید از مجاری راویان موثق و راستگو بگذرد تا پذیرفته شود و این سختگیری درباره حدیث از همان ابتدا پدید آمد و تا کنون نیز ادامه دارد. درباره نقل کلام عرفانی یا کرامتی از یک عارف نیز سلسله سند آن، مورد استناد قرار گرفته تا کسی نتواند به دروغ کلام یا کرامتی را به عارفی نسبت دهد. این شیوه در *حلیه الاولیاء* مشهود است؛ چه، نویسنده آن، یعنی ابونعیم اصفهانی، تخصصی خیره کننده در حدیث داشت و با عنوان فاخر «حافظ» شهرت یافته بود. همچنین کلمات *رساله تشریحیه* نیز مستند به سلسله سند است.

گرچه این شیوه سلمی نیز در نظر تذکره‌نویس‌های بعدی مقبول نیفتاد و برخی از آنان تصریح کردند که در نقل کلمات، اسانید را حذف می‌کنند، باید این امر را نشانه اعتماد به سلمی و اکتفا به آنچه وی یا ابونعیم اصفهانی آورده است، دانست. افزون بر این، حذف سلسله اسانید، به دلیل رعایت اختصار بوده است.

به هر روی، قسمت دوم از کلام سلمی نقل کلمات و حکایات مشایخ است. وجه اهمیت این بخش را باید در گره‌گشایی بسیاری از معماهای پیدایش عرفان جست؛ زیرا وقتی ما درباره عرفای نخستین، جست‌وجو می‌کنیم، می‌بینیم بسیاری از ایشان صاحب تألیف و قلم بوده‌اند ولی اکنون جز شماری بسیار معدود چیزی از آن آثار بر جای نیست، که اگر می‌بود شاید در تاریخ عرفان و چگونگی پیدایش آن و... ابهامی باقی نمی‌ماند.

هم اکنون افزون بر آن تعداد اندک از رسائل باقی مانده، تنها دستمایه راهیابی به عرفان دوره‌های نخستین، کلمات و کراماتی است که در تذکره‌های عرفانی از ایشان بر جای مانده است. این کلمات بیش از هر عامل دیگری به تقییم مقام درونی یک صوفی می‌انجامد، و گرایش‌ها، استعدادها و سرمایه‌های باطنی او را می‌نمایاند. اینجاست که ارزش این بخش از تذکره سلمی، و به طور اعم همه تذکره‌های عرفانی که بدون استثنا به این بخش توجه کردند، آشکار می‌شود؛ زیرا این بخش، از نهانخانه یک عارف خبر می‌دهد و در نهایت موجب شناساندن بهتر عرفان در آن دوره می‌شود. بجاست که این قسمت از تذکره‌های عرفانی، غایت و بخش اصلی آنها تلقی شود. مثلاً

می‌توان همه کلماتی را که در تذکره‌های عرفانی دربارهٔ یک عارف نقل شده یک‌جا گرد آورد و به منزلهٔ شناسه‌های باطنی یک عارف به آن نگریست و به سعهٔ وجودی آن عارف، هر چند به نحو تقریبی، آگاهی یافت.

خلاصه اینکه، گرچه بخش معظم مکتوبات و رسائل عارفان دوره‌های نخستین از بین رفته یا مفقود شده، و این خود ضایعه‌ای تأسف‌برانگیز است، تذکره‌های عرفانی با نقل کلمات و کرامات و حکایات عارفان تا حدی این نقیصه را جبران کرده‌اند، و از این حیث، تاریخ عرفان مدیون تذکره‌های عرفانی است؛ چنان که می‌توان گفت تذکره‌های عرفانی جزء جدایی‌ناپذیر تاریخ عرفان به شمار می‌آیند.

کلام مرحوم دکتر معین و بررسی آن

دکتر معین در فرهنگنامهٔ معروف فارسی خود می‌گوید «سلمی کتابی به نام *طبقات الصوفیة* تألیف کرده که اصل آن از میان رفته، و خواجه عبدالله انصاری مضامین آن را در هرات به هنگام وعظ، املا کرده، و آن به نام *طبقات انصاری* معروف است (معین، فرهنگ فارسی، ۷۹۱/۵)».

مأخذ کلام دکتر معین بر ما پوشیده است؛ کلامی که شواهد روشن آن را تأیید نمی‌کند. با صرف نظر از شواهد، تصریح سلمی بر اینکه متصوفه را در پنج طبقه، و در هر طبقه بیست نفر از ایشان را نام می‌برد، و اینکه کتاب موجود وی نیز بدین نسق است، جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که آنچه امروزه به نام *طبقات الصوفیة* سلمی در دست است، حاصل قلم اوست، و چیزی از آن کاسته یا بر آن افزوده نشده است. شاید بتوان گفت کلام ایشان با این نکته که سلمی کتابی در «تاریخ صوفیه» نگاشته، خلط شده، در حالی که تاریخ صوفیه وی غیر از *طبقات الصوفیة* است.

از سوی حاجی خلیفه نیز دچار این خلط شده است. وی *طبقات الصوفیة* سلمی را عیناً معرفی، و مشخصاتش را کاملاً مطابق با *طبقات الصوفیة* موجود بیان می‌کند و حتی می‌گوید سلمی در این کتاب رجال را به پنج طبقه تقسیم می‌کند، و در هر طبقه، بیست نفر را برمی‌شمارد؛ اما در ادامه

می‌گوید: «و فيه من اسماء المشايخ اكثر من خمس و خمسمائة»؛ یعنی در آن نام بیش از ۵۰۵ شیخ ذکر می‌شود. کلام حاجی خلیفه در این قسمت نامنظم و متزلزل به نظر می‌رسد؛ چنان‌که حتی پس از ذکر نام سلمی، درگذشت وی را به سال ۴۱۲ قمری معرفی می‌کند، اما در چند سطر پایین‌تر می‌گوید این کتاب را در سال ۴۲۳ تألیف کرده است (ر.ک: *کشف الظنون*، ج ۲، ستون ۱۱۰۴، ذیل عنوان *طبقات الصوفية!*)

بعید نیست کلام دکتر معین متأثر از حاجی خلیفه باشد، اما سخنان حاجی خلیفه هرگز دلالت ندارد بر این‌که اصل کتاب سلمی از بین رفته و آنچه خواجه عبدالله انصاری در هرات املا فرموده، مضامین همان اصل از بین رفته باشد. تنها خلط حاجی خلیفه این است که می‌گوید در این کتاب نام بیش از ۵۰۵ شیخ ذکر می‌شود. اگر کسی خوشبینانه به متن حاجی خلیفه بنگرد شاید گمان بُرد که مراد او عناوین مستقل نبوده، بلکه مقصود وی از ۵۰۵ نفر، مطلق اسامی مشایخ است، چه به صورت عنوانی مستقل و چه به صورت کسی که نامش با عنوان ناقل کلمه یا حکایتی در سلسله سند یا با عنوانی دیگر، نقل شده است. این گمان نیز دور از واقع است؛ زیرا با شمارشی ابتدایی و با محاسبه تقریبی اسامی مشایخ (بنابر فهرست اعلام که در پایان *طبقات الصوفية* (۵۴۸-۵۲۱)) ارائه شده، رقمی حدود سه برابر رقم حاجی خلیفه به دست می‌آید.

به هر روی، ظواهر نشان می‌دهد که حاجی خلیفه تاریخ صوفیه سلمی را با *طبقات الصوفية* وی خلط کرده و احتمالاً اصل این اشتباه به دکتر معین نیز تسری یافته است، و گویا «اصل از میان رفتن آن» نیز از حدس‌های شخصی ایشان بوده باشد.

ممکن است کسی گمانی دیگر برده، فرض کند که سلمی کتابی به نام *تاریخ الصوفية* نداشته است. این فرض نیز بنابر با شواهد فراوان نادرست است؛ زیرا کسانی که اسم سلمی را در کتاب‌های تراجم آورده‌اند عنوان کتاب *تاریخ الصوفية* یا *تاریخ مشایخ الصوفية* را در شمار معروف‌ترین آثار وی ثبت کرده‌اند. افزون بر این، جامی در *نفحات الانس ضمن طبقات الصوفية*، که اساس کار *نفحات الانس* است، از کتاب *تاریخ صوفیان سلمی* نام می‌برد (ر.ک: *نفحات الانس*، ۲۹۹، ۲۳۳) و از آن، نقل قول می‌کند.

خلاصه اینکه طبقات الصوفیة ای که امروزه در دسترس است بدون هیچ کم و کاست همانی است که سلمی نگاشته، و همان کتابی است که خواجه عبدالله انصاری آن را در هرات املا و تدریس کرده است. بنابراین کلمات دکتر معین و حاجی خلیفه بدور از صحت، و در عین حال پرشش برانگیز است.

عجیب است که دکتر معین تلفظ کلمه «سلمی» را نیز به صورت Sollam_I درج کرده است که در نوشتار یا گفتار با لام مشدد ادا می شود، در حالی که این تلفظ نیز صحیح نیست و «سلمی» کلمه ای است منسوب به «بنی سلیم» که از اجداد مادری ابو عبدالرحمن سلمی بوده، و او به نام قبیله مادری خود اشتهار یافته است. بنابراین دلیلی بر تشدید حرف لام وجود ندارد بلکه به صورت خفیف آن درست است (ر.ک: سمعانی، الانساب، ۱۸۰/۷).

معرفی کتب خطی

خوشبختانه از طبقات الصوفیة نسخه های متعددی بر جای مانده است. بعضی از این نسخه ها فاقد تاریخ اند، و نسخه هایی که تاریخ کتابتشان ذکر شده به قرن هشتم و پس از آن باز می گردند. فهرست توصیفی نسخه ها را می توان در مقدمه ای که دانشمند فقید نورالدین شریبه بر طبقات الصوفیة نگاشته است،^۱ جست و جو کرد.

بخش هایی از فهرست مزبور را در این مقام می آوریم:

۱. نسخه خطی برلین: این نسخه پیش تر در خزانه برلین به شماره ۹۹۷۲ نگهداری می شد و امروزه در خزانه دانشگاه توبنگن آلمان محافظت می شود. تاریخ کتابت آن سال ۷۸۵ است؛
۲. نسخه خطی قوله: محل نگهداری این نسخه خزانه قوله واقع در قاهره، دارالکتب المصریة، به شماره «۱۸» تاریخ قوله است. تاریخ کتابت آن به سال ۹۸۱ بازمی گردد. ترتیب مشایخ و

۱. گفتنی است کتاب طبقات الصوفیة به همت آن محقق ارجمند به زبور طبع آراسته شد. مقدمه ای که در ابتدای کتاب به چشم می خورد، خود رساله ای مستقل و پر بار درباره سلمی و طبقات وی به شمار می آید. در سراسر کتاب کاوش های محققانه ای صورت گرفته و می توان آن را اثر ارزشمندی برای علاقه مندان به آثار سلمی و تاریخ عرفان دانست. این کتاب در کشور سوریه، شهر حلب و به همت انتشارات دارالفیس چاپ شده است.

کلماتشان در این نسخه مطابق است با نسخه برلین و عاشر؛

۳. نسخه خطی عاشر رئیس الکتاب: این نسخه در خزانه عاشر واقع در استانبول، در مسجد جامع سلیمانیه، به شماره ۶۷۷ نگهداری می‌شود. این نسخه از حیث ترتیب مشایخ و اقوال آنها با نسخه قولی همانند است و تاریخ کتابت آن به سال ۸۴۶ بازمی‌گردد؛

۴. نسخه خطی حسین چلبی: این نسخه در خزانه حسین چلبی در بروسه استانبول به شماره «۱۳- تفسیر» نگهداری می‌شود. کاتب آن در سال ۸۲۸ از کتابت نسخه فراغت یافته است. نسخه مطابق نسخ بریتانیا، تیموریه و شیخ مراد است؛

۵. نسخه خطی تیموریه: این نسخه در خزانه تیموریه واقع در قاهره، دار الکتب المصریه به شماره «۲۱۹- تاریخ تیمور» موجود است. چهار برگ آخر این نسخه جدیدند و با خطی مغایر با خط اوراق پیشین نوشته شده‌اند. نظم نسخه با نسخه بریتانیا هماهنگ است. در این نسخه اسناد (سلسله سندها) حذف شده است، مگر در اوراق آخر که اسناد در آنها ذکر شده است. تاریخ کتابت این نسخه ظاهرآ به سال ۱۰۰۶ بازمی‌گردد؛

۶. نسخه خطی موزه بریتانیا: این نسخه در موزه بریتانیا به شماره «Add-۱۸۵۲۰» نگهداری می‌شود. نسخه فاقد تاریخ است و چیزی که بتوان از آن تاریخ کتابت را یافت، در آن به چشم نمی‌خورد. نویسنده جز در موارد بسیار اندک شماری اسناد را حذف کرده است. این نسخه به روایت شنیدار (سماع) یکی از شاگردان سلمی به نام احمد بن علی بن عبدالله بن خلف است؛

۷. نسخه خطی شیخ مراد: این نسخه در خزانه کتب شیخ مراد واقع در استانبول به شماره ۱-۳۳۲ موجود است. نسخه فاقد تاریخ است و در ترتیب، مطابق نسخه‌های تیموریه، بریتانیا، و حسین چلبی است.

منابع

۱. ابن ملقن، سراج‌الدین عمر بن علی، *طبقات الاولیاء*، تحقیق نورالدین شریب، قاهره، مکتبه خانجی، ۱۳۹۳ق.
۲. ابواسحق صریفینی، ابراهیم بن محمد بن الازهر، *المنتخب من السیاق*، اعداد محمد کاظم محمودی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ش.
۳. ابوسعید سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، *الانساب*، تصحیح و تعلیق شیخ عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۳ق.
۴. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء*، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
۵. اگل، دنیز، «تذکره الاولیاءهای عطار و جامی، تداوم نوشته‌های بنیادی تصوف»، مترجم عبدالمحمد روح بخشان، *مجله معارف*، دوره هفدهم، ۱۳۷۹ش، شماره ۳ (آذر - اسفند).
۶. جامی، عبدالرحمن بن احمد، *نصائح الانفس*، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
۷. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، *کشف الظنون*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی تا].
۹. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق محب‌الدین ابی سعید عمر بن غرامة عمروی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۷ق.
۱۰. سبکی، عبدالوهاب بن علی، *طبقات الشافعیة الكبرى*، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، [بی تا].
۱۱. سلمی، محمد بن حسین بن موسی، *حقائق التفسیر*، تحقیق سید عمران، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
۱۲. _____، *طبقات الصوفیة*، تحقیق نورالدین شریب، حلب، دار النفیس، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۱۳. عثمانی، حسن بن احمد، *ترجمه رساله قشیری*، به تصحیح و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
۱۴. قشیری، عبدالکریم بن هوزان، *الرسالة القشیریة*، تحقیق دکتر عبدالحلیم محمود و دکتر محمود بن شریف، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۴ش.
۱۵. معین، محمد، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، امیر کبیر، [بی تا].